

واگرایی و همگرایی وهابیت و دیوبندیه در مباحث اعتقادی

علی زنگویی زوزنی *

احمد حاتمی کن کبود **

سیدجعفر صادقی فدکی ***

[تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۱۵]

چکیده

وهابیت و دیوبندیه از آن جهت که هر دو مدعی عمل به روش پیشینیان و بزرگان خودند، با هم شباهت دارند و در نگاه ابتدایی دارای نوعی همگرایی‌هایی در مباحث توحید، جهاد، خلافت اسلامی و افراط‌گرایی مذهبی‌اند؛ اما در واقع بین آن دو از نگاه مبنایی تضادهای اساسی وجود دارد که به هیچ وجه نمی‌توان آن دو را یکی دانست؛ چنان‌که در رد باورهای همدیگر کتاب‌ها نوشته‌اند؛ زیرا فلسفه وجودی وهابیت در تضاد با مذاهب فقهی، کلامی و سلوک عرفانی است و حال آنکه مکتب دیوبند از این علوم دفاع می‌کند. تحقیق پیش رو با در نظر گرفتن اشتراکاتی مانند رجوع به سلف، خلافت، مباحث توحید، جهاد و افتراقاتی چون شفاعت، توسل، زیارت قبور و حیات برزخی، از این دو مکتب، با رویکرد توصیفی-تحلیلی به واگرایی و همگرایی این دو نحله فکری پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: واگرایی، همگرایی، سلفیه، وهابیت، دیوبندیه.

* دانشجوی دکتری رشته مذاهب کلامی دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول) a.zozani@urd.ac.ir

** دانشجوی دکتری رشته مذاهب کلامی دانشگاه ادیان و مذاهب a.hatami@urd.ac.ir

*** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی J.sadegi@isca.ac.ir

مقدمه

بعد از تأسیس مدرسه دارالعلوم، گروهی از علمای آن تحت تأثیر افکار شاه ولی‌الله دهلوی، برخی از عقاید ابن‌تیمیه را ترویج می‌کردند که همین امر باعث شد اتهام وهابی‌گری در مورد آنان تقویت شود؛ اما ملاخلیل احمد سهارنپوری به نمایندگی از دیوبندیان جزوه‌ای منتشر کرد و در آن به صراحت اعلام کرد نه از محمد بن عبدالوهاب و نه از هیچ‌کدام از وهابیان پیروی نمی‌کنند (سهارنپوری، ۱۳۶۲: ۵۸)؛ اما در مقابل او، افرادی مانند گنگوهی، افکار و عقاید محمد بن عبدالوهاب را صحیح و تابع مذهب حنبلی خواندند و پیروان وی را انسان‌های صالح معرفی کردند (گنگوهی، بی‌تاب: ۲۹۲).

با توجه به این مطالب می‌توان گفت وهابیت و دیوبندیه در عین اشتراک در عمل کردن به سنت، تفاوت‌های بسیاری دارند؛ اما با توجه به اینکه راجع به مباحث تطبیقی آنها تحقیق زیادی صورت نگرفته است، به تفاوت‌های فکری ایشان نیز کمتر پرداخته شده است؛ برای مثال دیوبندیه، در زمینه تکفیر بسیار محتاطانه رفتار می‌کنند و در مباحث جزئی‌تر همچون بحث توسل، زیارت قبور، شفاعت و حیات برزخی که ابزار تبلیغاتی وهابیت برای مشرک برشمردن مسلمانان است، به طور صریح و روشن پابندی اعتقادی خویش را به این امور بیان می‌کنند و به همین سبب، بیشتر تفکرات و باورهای ایشان با تعالیم دیگر مسلمانان و قرآن همخوانی و هماهنگی دارد و به جز عده اندکی از پیروان این مذهب مانند سپاه صحابه، لشکر جنگجویی که افراطی-تکفیری‌اند، پیروان این مذهب، مسلمانان معتدل و میانه‌رو هستند.

در فضای کنونی جامعه اسلامی، بحث از «واگرایی و همگرایی وهابیت و دیوبندیه» که به معنای وجوه اشتراک و افتراق شاخه وهابیت و دیوبندیه است، از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چراکه مدعیان پیروان سلف، به‌ویژه وهابیت و برخی از گروه‌های شبیه آن نظیر القاعده، داعش، طالبان و بوکوحرام، امروزه نه تنها جوامع اسلامی را، بلکه جهان را به بحران و ناامنی کشانده‌اند و هر روز شاهد انتحار، ترور، قتل و کشتار انسان‌های بی‌گناه و کودکان معصوم هستیم؛ بنابراین شناخت مشترکات و افتراقات این دو نحله فکری از سلفیه، برای جوامع اسلامی به منظور مقابله با تهدیدات، خطرات و بحران‌آفرینی‌شان لازم و ضروری می‌نماید؛ زیرا اصولاً رویه، رفتار، منش و روش برخوردارهای فردی و اجتماعی انسان زایده جهان‌بینی و مبانی فکری اوست.

پیدایش وهابیت و دیوبندیه

دیوبندیه در هندوستان به تلاش محمد قاسم نانوتوی و رشید احمد گنگوهی به منظور گسترش آموزه‌های مذهب حنفی به وجود آمد و این در حالی است که وهابیت را محمد بن عبدالوهاب در عربستان به منظور احیای ایده‌های ابن تیمیه تأسیس کرد. مبانی فکری وهابیت، مبارزه با عقل‌گرایی و مخالفت با هر نوع اجتهاد در احکام دین بوده است (ر.ک: ابوزهره، ۱۹۵۸: ۸۷) و به همین سبب پیروی از هر مذهبی غیر از تفکر و ایده خویش را باطل (ر.ک: محمد بن عبدالوهاب، بی‌تا: ۵۸-۸۷) و فقط خود را پیروان واقعی دین اسلام می‌دانند و دیگران را خارج از آن و کافر برمی‌شمردند. در این میان می‌توان در برخی منابع، نکات مشترکی بین دیوبندیه و وهابیت یافت که از جمله آنها مخالفت شدید با شیعه است؛^۱ اما پیروان مکتب دیوبندیه خود را پیرو مذهب حنفی می‌دانند و سخت پایبند به آن‌اند و بدین جهت دیوبندی‌ها خود را وهابی نمی‌دانند؛ البته تردیدی نیست که وهابی‌ها از آغاز شکل‌گیری برای رسیدن به اهداف خود از گروه‌های مختلف مسلمانان بهره‌جسته‌اند و با طرح برخی اندیشه‌ها آنان را با خود همسو کرده‌اند؛ بنابراین چه بسا مکتب دیوبندیه نیز از مجموعه‌هایی باشد که وهابیت برای ترویج افکار انحرافی خود از آنها بهره‌جسته است.

با وجود چنین شک و ابهام‌هایی، جای این پرسش‌ها باقی است که آیا واقعاً تفکر دیوبندیه همسان با ایده وهابیت، شاخه‌ای از وهابیت است؟ این دو مذهب دارای جهان‌بینی و ایدئولوژی یکسان‌اند یا دارای همگرایی و واگرایی‌اند؟ این نوشتار عزم آن دارد برای رسیدن به پاسخی موجه برای پرسش‌های گفته‌شده، این بحث را واکاوی و بررسی کند. پیش از هر چیز لازم است به صورت اجمالی به معرفی این دو گروه پرداخته شود.

وهابیت

وهابیت در پی تفاهمی که میان محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود در سال ۱۱۵۷ق منعقد شد، به وجود آمد (ر.ک: ابن غنام، ۱۴۱۵: ۸۷) که این تفاهم‌نامه موجب شد پایه‌های اصلی حکومت وهابی آل سعود بنا شود و در واقع وجود و بقای هر یک از حکومت آل سعود و آیین وهابیت وابسته به همدیگر شود (ر.ک: العثیمین، ۱۹۹۳: ۱۵۸؛ ابراهیم، ۲۰۰۹: ۴۱). برخی، از دیگر آثار این تفاهم را مخالفت صریح با آموزه‌های اسلام

می‌دانند؛ زیرا اسلام اعتراف به وحدانیت الهی و رسالت پیامبر اکرم را موجب رستگاری معرفی کرده و حال آنکه تکفیر و مبارزه با شرک بهانه‌ای برای وهابیت شد تا با کمک آل سعود، دیگر مسلمانان را منحرف و مشرک بخواند و به قتل و کشتار آنان پردازد و اموال آنان را به غارت ببرد (ر.ک: عبدالملکی، ۱۳۹۵: ۲۱؛ عبدالله محمد، بی‌تا: ۱۰). آلوسی از ابن بشر نجدی نقل کرده است که «من در آغاز کار شاهد فقر و تنگدستی مردم درعیه بودم؛ اما بعدها در زمان حکومت آل سعود مردم با زر و سیم خود را زینت می‌کردند و بر اسبان نجیب سوار می‌شدند و لباس فاخر می‌پوشیدند» (آوسی، بی‌تا: ۱۱۱-۱۱۲).

سیر تطور وهابیت

به طور کلی می‌توان فراز و فرودهای وهابیت را در سه دوره بررسی کرد که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

الف) دوره تأسیس: در سال ۱۳۵۷ق تفاهمی میان محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود شکل گرفت و دولت سعودی-وهابی عربستان به وجود آمد. در کمتر از دو سال فتوای تکفیری محمد بن عبدالوهاب که دستور به جهاد علیه ملحدان و منکران توحید را صادر کرد، موجب شروع جنگ‌ها و خونریزی‌های فراوانی میان مسلمانان شد که شروع آن با حمله آل سعود به ریاض بود (ر.ک: ابن‌بشر، ۱۴۰۲: ۴۸). پس از آنکه ابن سعود از دنیا رفت فرزند او عبدالعزیز اول جای وی را گرفت و با دختر محمد بن عبدالوهاب ازدواج کرد (ابراهیم، ۲۰۰۹: ۱۶). در سال ۱۲۰۶ق نیز محمد بن عبدالوهاب درگذشت و پسرش عبدالله، رهبری وهابیان را بر عهده گرفت (ابن‌بشر، ۱۴۰۲: ۴۳۱). فرزندان و نوادگان محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب در دوران قدرت خود بر مناطق مختلف اسلامی از جمله ریاض، طائف، مکه، مدینه، کربلا و نجف مسلط شدند؛ اما قدرت آنان به تدریج رو به افول رفت و این حکومت از اوج قدرت خود فاصله گرفت (ر.ک: عبدالملکی، ۱۳۹۵: ۲۸-۳۵).

ب) دوره افول: پایه‌گذار وهابیت، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی مبارزه با شفاعت، توسل، زیارت قبور پیامبران، امامان و صالحان را سرلوحه کاری خویش قرار داد و راه خود را از دیگر مسلمانان جدا کرد. پیروان این فرقه به تدریج با افزودن مسائل دیگر در حوزه‌های عقیدتی، فقهی، سیاسی و اجتماعی در تقابل تمام مذاهب اسلامی

قرار گرفته‌اند (ر.ک: رضوانی، ۱۳۸۹). محمد بن عبدالوهاب در یکی از رساله‌هایش به نام «کشف الشبهات» بیش از ۲۴ بار مسلمانان غیروهابی را مشرک، و بیش از ۲۵ مرتبه آنان را کافر، بت پرست، مرتد، منافق و شیطان خوانده است (ر.ک: محمد بن عبد الوهاب، ۱۴۱۸). از این رو بنیانگذار وهابیت، برخی زیارتگاه‌ها (مثل قبر زید بن عمر بن الخطاب) را ویران و با حمایت محمد بن سعود علیه مسلمانان اعلان جهاد کرد و عده زیادی را به قتل رساند. او شهرها و روستاها را خراب کرد (السلفی الافغانی، ۱۴۱۹: ۲۳۹).

به وجود آمدن چنین انحرافات و تندروی‌هایی در میان وهابیت موجب شد که اقشار مختلفی از این مذهب جدا شوند و گرایش‌های مختلفی به وجود آید و خود وهابیت رو به افول برود.

دیوبندیه

زمینه‌های پیدایش دیوبندیه را می‌توان در تفکرات شاه ولی‌الله دهلوی و احمد فاروقی سرهندی از فقیهان ماتریدی نقشبندی جستجو کرد که بعدها موجب شد در سال ۱۲۸۲ق در شهرک کوچک دیوبند در استان اوتارپرادش هندوستان مدرسه‌ای به دست محمد قاسم نانوتوی و رشید احمد گنگوهی تأسیس شود که در آن تعدادی از طلاب برای فراگیری علوم دینی به‌ویژه فقه حنفی مشغول تحصیل شوند که از همین جا مکتب دیوبند شکل گرفت (ر.ک: الرحمن، ۱۴۱۹: ۲۱؛ سهارنپوری، ۱۳۷۰: ۱۳/۱). در حقیقت هدف اصلی بینانگذاران این مکتب حمایت و گسترش آموزه‌های حنفی بود؛ گرچه برخی هدف از تأسیس جنبش دیوبندیه را جلوگیری از گرایش‌های غیردینی و سلطه انگلیس و غرب دانسته‌اند (الرحمن، ۱۴۱۹: ۲۳). محمد انورشاه کشمیری از رهبران این گروه، در اظهارات خود گفته است: «در حالی که جهان اسلام از هر سو مورد هجوم قرار دارد، تمام هم و غم ما دفاع از ابوحنفیه است» (الندوی، بی‌تا: ۵/۱).

دیوبندیه از زمان شکل‌گیری تا کنون شمار بسیاری مدرسه مذهبی در کشورهای چون هندوستان، پاکستان و افغانستان، تأسیس کرده است (سایت باشگاه اندیشه، ۱۳۸۶/۱۱/۱۷). پیروان این فرقه، خود را مسلمانان اهل سنت و جماعت می‌دانند که در فقه، حنفی مذهب و در سلوک و مسائل اخلاقی صوفی‌اند و از نظر عقیدتی پیرو ابومنصور ماتریدی هستند (الرحمن، ۱۴۱۹: ۹/۱).

این گروه، در حالی که به شدت با بریلویه^۲ مخالف‌اند، سلسله‌های صوفیه را قبول دارند و در میان آنها به نقشبندیه، چشتیه، قادریه و سهروردیه اهمیت بیشتری می‌دهند و طرفدار یکی از آنها شدن را توصیه می‌کنند.

مخالفت با پیروان فرقه بریلویه که بیشتر اهل سلوک صوفیانه‌اند، باعث شده است که دیوبندیه به وهابیت متهم شود. دیوبندیان از این اتهام بسیار ناراحت و خشمگین‌اند و به شدت آن را رد می‌کنند (احمد عزیز، ۱۳۶۶: ۶۱-۶۷).

تفکرات دیوبندیه

دیوبندیان به چند دسته تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی بر اساس باورهایی است که دارند. در ادامه به برخی از فرقه‌های دیوبندیه اشاره می‌شود:

۱. **دیوبندیه حیاتی:** بیشتر علمای دیوبندیه معتقدند نوعی حیات در قبر برای انبیا و پیامبر اکرم وجود دارد؛ اما تکلیف خاصی ندارند. دیوبندیان برای اثبات این ادعا به نمازخواندن حضرت موسی در قبر استناد می‌کنند و می‌گویند نمازخواندن لازمه حیات جسمانی است (ر.ک: سهارنپوری، ۱۳۷۰: ۴۴). در همین زمینه افرادی مانند رشید احمد گنگوهی در دو کتاب *هدایه الشیعه و رساله الحج صراحتاً* به چنین حیاتی برای پیامبر اکرم قائل شده است (ر.ک: مدنی، بی‌تا: ۴۵)؛ از این رو به آن دسته از علمای دیوبندیه که چنین اعتقادی دارند، «دیوبندیه حیاتی» گفته می‌شود.

۲. **دیوبندیه مماتی:** در مقابل دیوبندیه حیاتی که بیشتر دیوبندیه سنتی را شامل می‌شود، در میان نسل دوم دانش‌آموختگان مدرسه دارالعلوم دیوبند و در ایالت پنجاب پاکستان، حسین علی میانوالی که از شاگردان گنگوهی بود، با اعتقاد به مرگ واقعی پیامبر و قطع ارتباط او با دنیا، به شدت مردم را از توسل و استغاثه به غیرخدا منع کرد (ر.ک: حسنی طالبی، ۱۴۲۰: ۱۲۱۷/۸). حسین علی به مدت چهل سال اندیشه‌های خود را ترویج داد و شاگردان فراوانی تربیت کرد که بعدها برخی از گوره‌های مختلف نیز به تلاش شاگردان وی به وجود آمدند که از جمله آنان محمد طاهر بن آصف پنج‌پیری بود که مدتی را به حجاز رفت و پس از بازگشت از آنجا در سال ۱۳۵۷ق «جماعة اشاعة التوحید و السنة» را تاسیس کرد (ر.ک: اسماعیل یوسف، ۱۴۱۸: ۷۲۳-۷۲۴).

محمد طیب نیز که خود از روسای دارالعلوم بود در کتاب *علماء دیوبند عقیده و منهجاً* اشاره می‌کند که دیوبندیان این مدرسه معتقدند که پیامبر در برزخ زنده است؛ اما زندگی او مانند زندگی دنیایی نیست (طیب: ۱۴۳۰: ۱۶۷).

همگرایی وهابیت و دیوبندیه

وهابیت و دیوبندیه به عنوان دو مکتب فکری اهل سنت که خود را پیروان سلف صالح پیامبر می‌دانند و فرقه ناجیه معرفی می‌کنند، دارای برخی اندیشه‌ها و تفکرات مشترک‌اند که در ادامه به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. اصل خلافت

می‌توان مهم‌ترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندیه، وهابیت و دیگر گروه‌های سلفی را به احیای اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام دانست. آنان صحابه را بعد از انبیا، بی‌نظیر در محاسن و نیکی‌ها می‌دانند و به‌خصوص در میان دیوبندیان، صحابه از جایگاه خاص و مساوی برخوردارند و همگی بدون استثنا موجب هدایت‌اند و نیز اولین قدم معرفت به حق از راه محبت و احترام به آنان به دست می‌آید. دیوبندیان معتقدند کسی که به اجماع صحابه کافر باشد، مانند کسی است که نبوت پیامبر اکرم را انکار کرده است (ر.ک: همان، ۱۶۸-۱۷۰).

گفتنی است تئوری امارت اسلامی را اولین بار در تاریخ معاصر شبه‌قاره، «ابوالکلام آزاد» و «جمعیت العلماء هند» پیشنهاد و گروه‌های وهابی‌گرای پیرو دیوبند آن را در افغانستان اجرا کردند. در این تئوری، آن گونه که برخی سلفیان و وهابیان قائل‌اند، مردم و احزاب جایگاهی ندارند، بلکه تعدادی از سران قبایل و نجبگان دینی تحت عنوان «اهل حل و عقد» گرد هم می‌آیند و فردی را برای امیری نامزد می‌کنند و آن‌گاه تمام اختیارات کشور به شخص خلیفه یا امیرالمؤمنین منتقل خواهد شد. نمونه آن را طالبان در افغانستان اجرا کردند و گفتند انتخابات برگزار نخواهد شد؛ چون تقلیدی غیراسلامی است (عارفی، ۱۳۹۱: ۳۶).

از سوی دیگر، شاه ولی‌الله دهلوی نیز که مکتب دیوبندیه متأثر از افکار اوست، احیای خلافت اسلامی را رکن اساسی در اسلام‌شدن جامعه دانسته و مانند بیشتر

دانشمندان اهل سنت ایجاد خلافت اسلامی را در چهار مورد خلاصه کرده است: بیعت اهل حل و عقد، شورا، نصب، غلبه و اشتیاق عمومی (دهلوی، ۱۳۱۰: ۲/۱۳۷-۱۳۸). از آنچه گذشت می‌توان چنین برداشت کرد که هم وهابیت و هم دیوبندی به دنبال احیای خلافت اسلامی با معیار برابری حکومت صحابه با حکومت رسول‌الله هستند و هر گونه مخالفت با صحابه را مخالفت با پیامبر اکرم و موجب خروج از مسلمانی می‌دانند.

۲. تمایل به اهل حدیث

در موارد فراوانی دیده می‌شود که تعبیر اهل حدیث و سلفیت به یک معنا به کار می‌روند و مراد از آن دو کسانی‌اند که برای فهم و تفسیر آموزه‌های دینی فقط به سنت پیامبر اکرم، صحابه، تابعان و تابعان تابعان، عمل می‌کنند. در این میان، تمایل شاه ولی‌الله دهلوی به حدیث‌گرایی و سلفیت از یک سو، و تأثیر افکار او بر شبه‌قاره هند از سوی دیگر، موجب شد که نه تنها اهل حدیث، بلکه دیوبندیان و حتی بریلویان نیز خود را منتسب به او بدانند و افرادی مانند ابوالحسن ندوی، به این انتساب افتخار کنند و گسترش نگرش به حدیث به تلاش وی را از عنایت‌های خاص الهی بدانند (ندوی: ۱۴۲۳: ۹۶). در همین زمینه محمد طیب می‌نویسد: «فکون علماء دیوبند محدثین لا یعنی ابدأ انهم لا یلمون بالفقه...»؛ به این معنا که توجه علمای دیوبند به حدیث به معنای دوری از تفقه نیست... (طیب: ۱۴۳۰: ۱۵۹)؛ بنابراین وهابیت و دیوبندی که خود را پایبند به عمل به سنت می‌دانند، در این زمینه با هم مشترک‌اند.

۳. اصل جهاد

از جمله اصول مشترک دیوبندی و وهابیت که ریشه در تفکر سلفی‌گری آنان دارد، اصل جهاد است که به دنیای عرب محدود نمی‌شود و در دیگر کشورهای اسلامی نیز اثر آن را می‌توان مشاهده کرد؛ برای مثال «جماعت اسلامی» پاکستان که در شکل اولیه‌اش به تلاش «ابوالاعلی مودودی» در شبه‌قاره هند باعث تحریک مسلمانان شد، تا حد زیادی تحت تأثیر اخوان المسلمین قرار داشت و مکتب دیوبندی در شرایط زمانی مشابهی تحت فشار استعمار خارجی به وجود آمد. در واقع این دو نحله فکری در عالم

تسنن در پاسخ به شکست مسلمانان از قدرت نظامی برتر غرب شکل گرفتند و نگاه هر دو به بازسازی قدرت مسلمانان بود (شیرالحسن، بی تا: ۳۶۳؛ دهلوی، شاه ولی‌الله، ۱۳۱۰: ۱۳۷-۱۳۸).

گرچه اصل اعتقاد به جهاد و لزوم دفاع از ارزش‌های اسلامی، امری مشترک میان تمام مسلمانان است، سرایت آن به جهاد در مقابل مسلمانان را که به طور اجمالی ریشه در تفکر تکفیری دیوبندیه و وهابیت دارد، می‌توان از نقاط مشترک این دو مکتب دانست؛ گرچه میان آنان در نوع اعمال جهاد ممکن است تفاوت‌هایی هم وجود داشته باشد.

۴. تشکیل حکومت اسلامی

مکتب دیوبندیه و وهابیت، هر دو با اندیشه «نجات مسلمانان و احیای آموزه‌های اسلامی» و در کمترین فاصله زمانی از همدیگر به وجود آمدند؛ زیرا علمای اهل سنت شبه‌قاره هند با احیای مجدد اقتدار اسلامی، به مبارزات فرهنگی و سیاسی پرداختند و دارالعلوم دیوبند را تشکیل دادند که از درون آن مکتب دیوبندیه خارج شد. از طرف دیگر نیز در شبه‌جزیره عربستان، فعالیت‌های محمد بن عبدالوهاب موجب تشکیل حکومت وهابی-سعودی شد. می‌توان گفت در این راه، دیوبندیان به نتیجه دلخواه خود رسیدند؛ زیرا تا حدودی توانستند مسلمانان را از گرفتار شدن در دام فرهنگ غرب که حکومت انگلیس در هند ترویج می‌داد، جلوگیری کنند (ر.ک: عطار: ۱۳۸۱: ۳۸۴).

اما در طول تاریخ و سیر تحولات مختلف در مکتب دیوبندیه، گرایش‌های مختلف از درون آن به وجود آمده است که مهم‌ترین آنها دیوبندیه سلفی و دیوبندیه غیرسلفی هستند که می‌توان بیشترین همگرایی را در دیوبندیه و وهابیت، در همین بخش دیوبندیه سلفی جستجو کرد. برای روشن شدن بحث، مبانی فکری وهابیت و دیوبندیه سلفی را می‌توان در چند محور ارزیابی کرد.

واگرایی دیوبندیه و وهابیت

در کنار مشترکات و همگرایی‌های دیوبندیه و وهابیت که به آنها اشاره شد، در برخی موارد نیز میان این دو مکتب افتراقات و واگرایی‌هایی وجود دارد که در ادامه به

آنها پرداخته می‌شود؛ اما قبل از اینکه به مصادیقی از واگرایی دیوبندیه و وهابیت پرداخته شود، به برخی از اظهارات بزرگان طرفین درباره دیگری اشاره می‌شود. در واگرایی این دو، همین بس که علما و برجستگان وهابیت و دیوبندیه حملات تندی به یکدیگر کرده‌اند. در ادامه به اظهارات این دو فرقه درباره یکدیگر خواهیم پرداخت.

هجمه‌های وهابیت بر دیوبندیه

شمس‌الدین سلفی در نقد عقاید مکتب دیوبندیه می‌گوید: «در میان عقاید دیوبندیه تبرکات بسیاری وجود دارد، همچون تبرک به حجره شریف و غلاف و خرماهای مدینه و هسته‌های آن و خاک حجره، بلکه تبرک به قماش مدینه منوره و لباس‌های آن، حتی تبرک به روغن سوخته و خوردن آن برای تبرک، و تبرک به قبر پیامبر و نشستگاه حضرت و نیز آنچه دست حضرت آن را مس کرده و یا قدم او از آنجا گذشته است و نیز منبر حضرت، که بدعت به حساب می‌آید» (السلفی الافغانی، ۱۴۱۹: ۱/۳۳۳). او همچنین می‌گوید: «علمای دیوبند قصه‌های عجیبی درباره این خرافه ساخته و بافته‌اند... و همانا بدعت‌های علمای دیوبند و افکار قبوری و صوفی آنها، از شمار بیرون است» (همان: ۱/۳۳۵ و ۳۳۶).

وی علمای دیوبند را متهم به تحریف و تقلید می‌کند و می‌گوید: «... علمای دیوبند در علوم نقلی و عقلی پیشوا و پیشتازند، همان‌گونه که در زهد و خداشناسی زبانزدند. ... ولی چنان‌که در کتاب‌هایشان مشخص است، احادیث را طبق مذهب حنفی و کلامی ماتریدی خود تحریف کرده‌اند... افکار آنان در نهایت تعصب به مذهب حنفی و تقلیدی کورکورانه است؛ به حدی که بسیاری از احادیث را با تأویلات باطل، مطابق مذهب حنفی خود معنا کرده‌اند؛ همان‌گونه که آنان با اهل سنت - که مغرضان، آنان را وهابی نامیده‌اند - دشمنی می‌کنند و با زشت‌ترین تعبیرها آنان را دشنام می‌دهند و بدترین لقب‌ها را به آنان می‌چسبانند، و بسیاری از آنان دارای بدعت‌های قبوری‌اند. کتاب شیخ خلیل احمد، شاهد این مطالب است؛ کتابی که از مهم‌ترین کتاب‌های دیوبندیه به حساب می‌آید و دارای تعلیقاتی از بزرگان علمای دیوبند است» (همان: ۱/۲۸۶ و ۲۸۷).

شمس وهابی سلفی درباره محمد انور شاه که در مدرسه دیوبند به امام عصر ملقب است و نزد بزرگان آن مکتب احترام زیادی دارد، می‌گوید: «... او با جلالت قدر و

رهبری اش در علوم، دشمن سرسخت محمد بن عبدالوهاب تیمیمی است. از جمله مطالبی که در این باره، از روی دشمنی گفته این است که محمد نجدی مردی کندذهن و کم‌دانش بود که بی‌درنگ حکم به کفر افراد می‌داده است» (همان: ۱/ ۳۳۹). او در ادامه می‌گوید: «... بسیاری از بزرگان دیوبندیه را مشاهده کردم که دشمنی شدیدی با محمد بن عبدالوهاب به طور خاص و پیروان عقیده سلفیه که این مغرضان، آنان را وهابی می‌دانند، به طور عام دارند؛ بنابراین به محمد بن عبدالوهاب نسبت داده‌اند که او رئیس مشبهه و از خوارج، و کُندذهن، دارای علم اندک، صاحب خیالات باطل و عقاید فاسد بوده و اهل اسائۀ ادب به سلف و ستمگر، ظالم، فاسق و خونریز بوده است، و عموم متمسکان به عقیده سلفیه را به خارجی‌بودن نسبت داده‌اند و خون و آبرو و اموال مسلمانان را مباح کرده‌اند و همان افراد خبیث و بدذات‌اند...» (همان: ۳/ ۳۶۹).

نظر علمای دیوبند درباره وهابیت

در مقابل هجمه‌هایی که وهابیت علیه دیوبندیه از خود نشان دادند، برخی از علمای دیوبندی نیز به اظهار نظر پرداختند و وهابیت را نقد کردند که در ادامه به برخی این نظرها اشاره خواهد شد.

حسین احمد مدنی، از علمای دیوبند، در کتاب *الشهاب الثاقب* می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب نجدی در قرن ۱۳ از نجد ظهور کرد. او دارای عقاید باطل و فاسد بود و بسیاری از اهل سنت و جماعت مخالف عقاید خود را می‌کشت و اموال آنان را حلال و مصادره می‌کرد و کشتن مردم را ثواب می‌شمرد. مردم حجاز، به‌ویژه مردم حرمین را آزار و اذیت می‌کرد و آنان را با کلمات زشت خطاب و عتاب می‌کرد. تعداد زیادی از مردم، از این منطقه گریختند و حدود صد نفر از مسلمانان به دست او و طرفدارانش کشته شدند. حاصل اینکه او مردی ظالم، گناهکار و فاسق و سفاک بود» (مدنی، بی‌تا: ۴۲؛ الرحمن، ۱۴۱۹: ۲۵۳). وی در ادامه می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب عقیده داشت که اکثریت اهل عالم و جمیع مسلمانان بلاد عرب، کافر و مشرک‌اند و کشتن آنان و مصادره اموالشان جایز است» (مدنی، بی‌تا: ۴۳).

بعدها وقتی از مدنی پرسیدند «آیا شما هنوز هم دیدگاه قبلی خود را درباره وهابیت دارید و محمد بن عبدالوهاب را خارجی می‌دانید یا از علمای اهل سنت؟»، او پاسخ داد:

«الآن هم همان دیدگاه را دارم که در کتاب الشهاب الثاقب بیان شده و این موضوع، سخن بزرگان قبلی است؛ من اولین نفر نیستم که این مطالب را نوشته‌ام، بلکه علامه شامی در صفحه ۳۳۹ از جلد سوم رد المختار، در حاشیه، این مطلب را بیان کرده است» (الرحمن، ۱۴۱۹: ۲۵۵).

سید انور شاه دیوبندی درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «اما محمد بن عبد الوهاب نجدی، او مردی ابله و دارای علم اندک بوده است. او کسی بود که در حکم دادن به کفر، سرعت به خرج می‌داد و سزاوار نیست که کسی در این وادی کفر وارد شود، مگر آنکه بیدار، متقن و عارف به وجوه کفر و اسباب آن باشد» (تویجری، ۱۴۱۴: ۱۰۶).

ابن عابدین شامی شارح رد المختار می‌گوید: «چنان‌که در زمان ما، از پیروان محمد بن عبدالوهاب چنین عملی سر زده که آنان از نجد بیرون آمده و بر حرمین شریفین متغلب شدند، خود را دارای مذهب حنبل قلمداد نموده و فقط خود را مسلمان می‌دانستند و مخالفان عقاید خود را مشرک می‌پنداشتند و با همین تصور، کشتن اهل سنت و قتل علمایشان را مباح دانستند تا اینکه خدا شوکت آنها را در هم شکست و با این همه، من به صراحت می‌گویم که محمد بن عبدالوهاب و پیروان و هواداران، در هیچ‌یک از سلسله‌های علمی یا فقهی و حدیث و تفسیر و تصوف، جزو مشایخ ما نیستند» (ر.ک: الرحمن، ۱۴۱۹: ۲۴۷).

شیخ محمد التانوی، از علمای دیوبندیه، در رد وهابیت، به حدیثی از رسول خدا که در سنن النسائی از قول ابوسعید خدری نقل شده، استناد کرده و وهابیان را به خوارج تشبیه کرده است: «کسانی که پیرو محمد بن عبدالوهاب در اصول و فروع هستند که در مناطق ما به نام وهابیت شناخته می‌شوند، گمان می‌برند که تقلید از یکی از امامان چهارگانه اهل سنت شرک می‌باشد و هر کس را که با آنان مخالفت کند، مشرک می‌دانند و کشتن اهل سنت را جایز می‌دانند و نیز زنان آنان را مباح می‌شمردند و عقاید زشت دیگری هم دارند» (همان).

ابن عابدین در کتاب رد المختار از قول صاحب کتاب در المختار نقل کرده است که همان‌گونه که خوارج در زمان حضرت علی در مقابل او ایستادند، طرفداران محمد عبدالوهاب در زمان ما از نجد خارج شدند و بر حرمین (مکه و مدینه) غالب شدند.

آنان بر این باور بودند که تنها خودشان مسلمان‌اند و دیگران مشرک‌اند. هر کس با آنان مخالفت می‌کرد، او را مشرک می‌خواندند؛ به همین سبب، خون‌شمار بسیاری از اهل سنت را مباح می‌دانستند و تعدادی از علمای آنان را کشتند؛ حتی شوکت آنان را شکستند و شهرهای آنان را ویران کردند (علامه شامی، بی‌تا: ۴/ ۲۶۲).

در اینجا، بعد از ذکر هجده‌ها و نقد طرفین بر یکدیگر، برخی از مصادیق واگرایی این دو نحله فکری بررسی می‌شود.

واگرایی در پیروی از بزرگان

از تفاوت‌های کلامی این دو نحله سلفی این است که دیوبندیان در عقیده و مباحث کلامی، پیرو ابومنصور ماتریدی و ابوالحسن اشعری‌اند؛ مطلبی که بزرگان علمای دیوبندیه به آن اشاره کرده‌اند (ر.ک: طیب: ۱۴۳۰). این در حالی است که وهابیان به شدت با عقاید ابومنصور ماتریدی و ابوالحسن اشعری مخالف‌اند و کتاب‌هایی نیز در رد عقاید این دو نوشته‌اند.

شمس سلفی از طرفداران سرسخت وهابی، به دیوبندیه نسبت بطلان و خرافه و مخالفت صریح با قرآن و عقیده صحابه پیامبر می‌دهد و می‌گوید: «عقیده اشاعره و دیوبندیه و کوثریه از ماتریدیه درباره اینکه رسول خدا در قبرش زنده است و حیات دنیوی دارد، عقیده‌ای باطل، خرافی، مخالف با صریح قرآن و عقیده صحابه رسول خداست» (السلفی الافغانی، ۱۴۱۹: ۴۳۳/۱)؛ گرچه در اینجا سخن وی، خود مخالف نص قرآن است که می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران، ۱۶۹)؛ زیرا وقتی شهید زنده باشد، پیامبر (ص) که مقامش بالاتر از او است، به طریق اولی زنده خواهد بود.

شمس سلفی مدعی می‌شود ابن تیمیه ماتریدیه و اشاعره را روسپاه کرده است. وی در این باره می‌گوید: «ابن تیمیه روی ماتریدیه و اشاعره را سپاه کرده است، آنجا که ادعا کرده‌اند که اثبات علو و استوا و نزول و دیگر صفات برای خداوند مستلزم تشبیه است...» (السلفی الافغانی، ۱۴۱۹: ۵۳۴/۱). او ادعا می‌کند تأویلات ماتریدیه و اشاعره، از یهود گرفته شده است که البته این حرف به تبع آن اشکال‌هایی است که وهابیت به برخی مسلمانان می‌کنند که چرا آیات را تأویل می‌برید و به ظواهر، عمل نمی‌کنید

(همان: ۱/ ۵۳۵). این در حالی است که این اشکال بر مسلمانان و ماتریدیه وارد نیست؛ چرا که عمل به ظاهر قرآن، افتادن در دام تشبیه و تجسیم است که خود شمس آن را در عبارت گفته‌شده بر ماتریدیه خرده گرفت.

واگرایی در امور اعتقادی

وهابیت با ضدیت با برخی آموزهای اسلامی راه خود را از مسلمانان جدا کرده و به تدریج با افزودن مسائل دیگر، در صدد مخالفت با مسلمانان برآمده و در برابر همه مذاهب اسلامی و مسلمانان، از جمله با عقاید دیوبندیه به مخالفت پرداخته است که در اینجا به برخی از آن موضوعات مانند توسل، زیارت قبور، مسافرت به قصد زیارت، شفاعت، حیات برزخی و موضع‌گیری آنان در برابر شیعه اشاره می‌شود.

۱. توسل

یکی از تضادها میان مکتب دیوبندیه و وهابیت، مسئله توسل به انبیا، صلحا و اولیای خدا است. در کتاب *المهند* که عقاید دیوبندیه در آن به صورت سؤال و جواب بیان شده است، این تضاد یا واگرایی به خوبی دیده می‌شود. نویسنده در پاسخ به این پرسش‌ها که آیا جایز است در هنگام دعا، بعد از رحلت رسول خدا (ص) به آن حضرت یا به سلف صالح، اعم از انبیا و صدیقین و شهدا و اولیای خداوند توسل بجوییم یا خیر. این عالم دیوبندی در پاسخ می‌گوید: «در نگاه ما و مشایخ ما، توسل به انبیا، صلحا، اولیا، شهدا و صدیقین در دعاها، چه در زمان حیات آنان، چه بعد از وفات آنان، به این گونه جایز است که مثلاً بگویند: پروردگارا من به سوی تو، به فلان بزرگوار توسل می‌کنم که دعای مرا مستجاب و حاجتم را بر آری یا مشابه اینها؛ چنان‌که سیدمحمداسحاق دهلوی بدان تصریح فرموده و سپس رشید احمد گنگوهی، آن را در مجموعه فتواهایش بیان کرده است» (سهارنپوری، ۱۳۷۰: ۸۶/۱ و ۸۷؛ همو، ۱۳۶۲: ۸۶؛ دهلوی، ۱۳۱۰: ۱۱۲).

۲. زیارت قبور

از دیگر اختلافات مهم میان وهابیت و دیوبندیه، مسئله زیارت قبور است. وهابیان

در منابع خود، از این عمل به عنوان عمل شرک آمیز، حرام و بدعت یاد می‌کنند. آنان در این مسئله از ابن تیمیه تبعیت می‌کنند که در کتاب *الرّد علی الاخنائی* معتقد است: «هرکس قبر پیامبر و غیر او از اولیا و صالحان را زیارت کند، به غیر خدا رو آورده و به خداوند شرک ورزیده است. پس این عمل، حرام و شرک به خداوند است» (ابن تیمیه، ۱۴۳۳: ۵۲) یا در کتاب *الجواب الباهر فی زوّار المقابر* می‌گوید: «زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحین، بدعت و نامشروع است» (ابن تیمیه، ۱۴۳۳: ۱۴).

این فتوا در حالی است که آیات قرآن کریم و احادیث متواتر نبوی، بر زیارت قبور به ویژه قبور پیامبران و اولیا و صالحان تأکید کرده‌اند و برای آن، فضیلت‌ها و پاداش‌هایی بر شمرده‌اند (علیزاده، بی‌تا: ۴۸) و به سبب همین آیات و روایات است که علمای دیوبند این نگرش وهابیت را نمی‌پذیرند و به زیارت قبور انبیا و اولیا می‌روند: «وکان الشیخ محمد یوسف یجلس مراقباً عند قبر النبی (ص) عده ساعات خلال اقامته فی المدینه: شیخ محمد یوسف در مدت حضورش در مدینه، در کنار قبر رسول خدا می‌نشست» (الرحمن: ۱۴۱۹: بخش زیارت قبور). همچنین نقل شده است: «وقد اخبرنی الثّقاة ان علیاً ابالحسن الندوی کان یجلس فی مسجد النبی (ص) مستقبلاً الحجره الشریفه فی غایة الخشوع لایتکلم ساعتین و اکثر: ابالحسن ندوی در مسجد النبی مقابل حجره شریف، در نهایت خشوع می‌نشست و بیشتر اوقات تا چند ساعت صحبت نمی‌کرد» (همان: ۱۲۹).

از شیخ عاشق الهی میرتی دیوبندی نقل شده است: «روزی با اشرف علی تانوی و شیخ خلیل احمد سهانپوری بر سر قبر شیخ طایفه صوفیه خواجه اجمیری حاضر شدیم. عده‌ای بر قبر طواف می‌کردند و حتی سجده می‌کردند. شیخ سهانپوری کنار قبر رسید و حالت خاصی به او دست داد که متوجه نشد اطرافیان چه می‌کنند» (همان: ۱۳۱).

در کتاب *المهّند* آمده است: «بدان که بعضی از مشایخ ما، مانند ابولیت و پیروانش امثال کرمانی و سروجی گفته‌اند که باید زائر رو به قبله بایستد و حسن (بن‌زیاد) این قول را از ابوحنیفه روایت نموده است که از سنت است که در کنار قبر رسول خدا(ص) حاضر شوی، پس به قبر شریف روی آوری؛ سپس بگو ای پیامبر! سلام و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد» (سهانپوری، ۱۳۶۲: بخش زیارت و توسل). وی در پایان می‌گوید: «مختار و پسندیده آن است که زائر، به هنگام زیارت رو به چهره انور رسول خدا(ص)

بایستند و همین روش نزد ما معتبر است. عمل ما و عمل مشایخ ما بر همین طریق می‌باشد و درباره دعا نیز دستور بر همین است؛ چنان‌که مولانا گنگوهی نیز در کتابش *زبدة المناسک* به آن تصریح فرموده است» (همو، ۱۳۷۰: ۹۰).

۳. مسافرت به قصد زیارت

از دیگر موارد واگرایی میان وهابیان و دیوبندیان، بحث مسافرت به قصد زیارت است. وهابیان از مسافرت به نیت زیارت قبر مطهر پیغمبر اکرم (ص) منع می‌کنند تا چه رسد به زیارت دیگر قبور. گفتنی است ابن تیمیه قرن‌ها قبل از عبدالوهاب، از اولین کسانی است که بحث حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبر (ص) و دعا کردن و درخواست حاجت در کنار قبر آن حضرت را مطرح کرده است. وی می‌نویسد: «هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم (ص) انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است سفر می‌کنند، با اجماع مسلمانان مخالف کرده و از شریعت پیامبر (ص) خارج شده است» (سمعانی، ۱۴۰۸: ۵۶).

وهابیان برای قول خود به حدیث «شد الرحال» استناد کرده‌اند. در این حدیث آمده است: «اما سفر به مدینه برای زیارت قبر پیامبر جایز نیست، به دلیل نهی کردن پیامبر از آن که فرمود: جز به قصد سه مسجد زاد و توشه برندارید: این مسجد من و مسجد الحرام و مسجد الاقصی» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۸۶).

عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «اما مردان، برای آنان زیارت قبور و زیارت قبر پیامبر (ص) و دو صاحبش مستحب است، البته بدون شدّ رحال (بار سفر زیارت بستن) و قصد حرکت برای زیارت؛ زیرا پیامبر (ص) فرمود: قبور را زیارت کنید به جهت آنکه شما را به یاد آخرت می‌اندازد؛ ولی شدّ رحال برای زیارت قبور جایز نیست» (بن باز، بی تا: ۷۵۴ و ۷۵۵).

علمای دیوبندیه در برابر این نگرش می‌ایستند و برداشت وهابیت از مسافرت برای زیارت قبور را نمی‌پذیرند و می‌گویند: «به عقیده ما و مشایخ ما، زیارت مرقد مطهر سید المرسلین (ص) از عظیم‌ترین راه‌های قربت و از مهم‌ترین ثواب‌ها و بزرگ‌ترین وسیله برای دستیابی به درجات بلند است؛ حتی امری است نزدیک به درجه واجبات؛

اگرچه رسیدن به آن جز با شدالرحال (تحمل مشقت‌های سفر) و بذل جان و مال ممکن نباشد. باید در موقع مسافرت، زیارت آن حضرت را نیت کند و در ضمن آن، نیت زیارت مسجد آن حضرت و همچنین زیارت سایر اماکن متبرک و مشاهد شریف را نیز نیت کند، بلکه اولویت در نظر علامه ابن‌الهمام (شارح هدایه) است. وی می‌گوید: زائر باید در موقع مسافرت، نیت را فقط برای زیارت مرقد مطهر آن حضرت خالص کند و در آنجا حاضر شود. چون در آنجا حضور می‌یابد، به خودی خود زیارت مسجد نبوی شریف نیز حاصل می‌گردد؛ زیرا در این صورت، مزید تعظیم و اجلال آن حضرت وجود دارد و با این فرمایش حضرت که هر کس که به زیارت من بیاید در حالی که جز زیارت من هیچ کار دیگری او را بدین امر وا نداشته باشد، بر من ثابت می‌گردد که در روز قیامت برای او شفاعت کنم، مطابقت دارد» (ابن‌همام، بی تا، بخش زیارت).

در کتاب *المهتد علی‌المفئد* جواب ۲۶، سؤال درباره مسائل مطرح بین وهابیت، دیوبندیه و بریلویه است که به تأیید حدود پنجاه نفر از علمای دیوبند رسیده و از اعتبار خاصی برخوردار است. اولین سؤال این است که آیا سفر برای زیارت پیامبر جایز است یا نه و آیا نیت آن باید سفر برای زیارت پیامبر باشد یا برای رفتن به مسجد النبی. در پاسخ به این پرسش، مولانا خلیل احمد سهارنپوری می‌گوید: «بنابر نظر علمای حنفی و مسلک اشعری و ماتریدی و طرق صوفیه، زیارت قبر پیامبر از بزرگ‌ترین اعمالی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند و ابن‌همام نیز گفته است که نیت زیارت قبر پیامبر جایز است» (الرحمن، ۱۴۱۹: ۵۵-۴۹).

نکته قابل توجه اینکه علمای دیوبندیه استدلال وهابیت به حدیث «شد الرحال» را باطل می‌دانند. وهابیان بنا بر این حدیث می‌گویند مسافر مدینه منوره نباید جز مسجد شریف نبوی، زیارت دیگری را نیت کند. دلیل دیوبندیه برای رد این استدلال این است که در این حدیث، نه تنها به هیچ روی، دلالت بر منع وجود ندارد، بلکه برعکس اگر انسان در معنای حدیث دقت کند، به درستی درخواهد یافت که این حدیث دلیل بر جواز آن است؛ چراکه علتی که این سه مسجد را از دیگر مساجد و اماکن مستثنا کرده، همان فضیلت و برتری مخصوص خود آنها است. بنا به گفته دیوبندیه این برتری و فضیلت، با مزیت افزون‌تری در بقعه شریفه (مرقد مطهر نبوی) وجود دارد؛ زیرا بقعه شریفه و سرزمین مقدسی که با اعضای مبارک جسم پاک رسول خدا(ص) تماس

حاصل کرده، به طور کل از هر چیز دیگری افضل است، حتی بر کعبه مشرفه و بر عرش و کرسی برتری دارد؛ چنان‌که فقها و علمای مذهب دیوبندیه به آن تصریح کرده‌اند و هرگاه مساجد سه‌گانه به سبب فضیلت خاصی که بر دیگر مساجد دارند، از عموم نهی مستثنا قرار گرفتند، پس به طریق اولی بقعه مبارکه (یعنی مرقد مطهر آن حضرت) به سبب آن فضیلت عامه‌ای که دارد از نهی مستثنا می‌شود (ر.ک: گنگوهی، ۱۳۸۱: فصل زیارت مدینه منوره؛ سهارنپوری، ۱۳۶۲: سوال اول و دوم؛ همو؛ ۱۳۷۰: ۸۲-۸۵).

۴. شفاعت

از جمله موارد واگرایی بین وهابیان و دیوبندیان، بحث شفاعت است. وهابیان معتقدند درخواست شفاعت از پیامبر اکرم در دنیا شرک و کفر است. به طور کلی می‌توان گفت از همه گفته‌های این فرقه درباره شفاعت دو مطلب برمی‌آید: یکی اینکه شفاعت خواهی از پیغمبر اکرم (ص)، در حکم عبادت و پرستش آن حضرت است و دیگر اینکه هر عبادت و پرستشی که برای غیر خداوند باشد، شرک است (محمد بن عبد الوهاب، ۱۴۰۴: ۵۲).

این در حالی است که یکی از عقاید دیوبندیه — بنابر آنچه در کتاب‌های خود آورده‌اند — شفاعت است. آنان معتقدند می‌توان از پیامبر خدا شفاعت خواست؛ برای مثال در کتاب‌های آنان آمده است: «کنار قبر مطهر رسول اکرم (ص) حاضر شدن و شفاعت خواستن و این طور گفتنی نیز جایز است: ای رسول خدا، برای مغفرت من شفاعت فرما» (الدهیانی: بی‌تا: ۱۱۲؛ ابن‌الهمام، ۱۴۲۴: ۱/ ۳۳۸؛ سهارنپوری: ۱۳۷۰: ۲۰۷). گنگوهی می‌نویسد: «... سپس به توسل حضرت (ص) دعا کند و شفاعت بخواهد و بگوید: یا رسول الله، اسئلك الشفاعة و اتوسل بك الى الله و...» (گنگوهی، ۱۳۸۱: ۲۰۷).

۵. حیات برزخی

از دیگر موارد تضادهای اعتقادی بین دیوبندیان و وهابیان، حیات برزخی است. عموم مسلمانان به حیات برزخی و زندگی اموات، به‌ویژه اولیای الهی، در عالمی میان دنیا و آخرت به نام برزخ اعتقاد دارند؛ ولی وهابیان این زندگی را به طور مطلق حتی برای اولیای الهی نفی می‌کنند؛ از همین رو استعانت، استغاثه و توسل به آنان را جایز

نمی‌شمارند و از مظاهر آشکار شرک می‌دانند. بن‌باز می‌گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی، روشن شده است که رسول خدا(ص) در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است؛ ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است...» (بن‌باز، بی‌تا: ۱/ ۴۰۸).

او معتقد است: «بسیاری از اهل سنت، به حیات برزخی در قبر برای اموات قائل‌اند؛ ولی این بدان معنا نیست که [اموات] علم غیب می‌دانند یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آنان منقطع شده است» (همان: ۱/ ۴۱۷). وبندیه این نگرش وهابیت را نمی‌پذیرند و دیدگاه آنان در موضوع حیات

برزخی مانند دیگر مسلمانان مثبت‌اس‌این در حالی است که دیوبندیان معتقدند پیامبر(ص) پس از رحلت، حیات برزخی دارد و می‌تواند در عالم ماده و ملکوت هر گونه تصرفی انجام دهد (ویلتوری، ۱۴۲۰: ۵۱). از نظر آنان حتی زندگی دیگر پیامبران و اولیای الهی نیز پس از مرگشان، تفاوتی با زندگی دنیوی آنان ندارد، بلکه آنان پس از رحلت همچنان از زندگی دنیوی برخوردارند و با جسم مادی در بین مردم ظاهر می‌شوند و افراد خاصی نیز می‌توانند با آنان گفتگوی حضوری انجام دهند و مردن آنان درحقیقت فقط نوعی فاصله‌گرفتن از دیگران است؛ همانند معتکفی که به مدت چهل روز، یا بیشتر و کمتر، از مردم دور می‌شود (الرحمن: ۱۴۱۹: ۲۰۲-۲۰۴).

سهارنپوری در پاسخ این پرسش که «آیا اعتقاد شما به حیات پس از مرگ منحصر به پیامبر است یا درباره دیگر مؤمنان نیز چنین عقیده دارید»، گفته است: «از نظر ما و مشایخ دیوبندیه، حضرت رسول(ص) و تمامی پیامبران و شهدا، در قبر خود از حیات دنیوی بدون تکلیف برخوردارند، نه اینکه همانند سایر مؤمنین و مردم تنها حیات برزخی داشته باشند... شاهد روشن آن نمازخواندن حضرت موسی(ع) در قبرش است [که در سفر معراج مشاهده شد]» (سهارنپوری، ۱۳۶۲: ۱۴۸).

به هر حال آنچه مسلم است اینکه میان وهابیان و دیوبندیان اختلافات عمیقی وجود دارد، به گونه‌ای که از وهابیان کتاب‌های بسیاری در رد دیوبندیان نوشته‌اند و می‌نویسند. در ادامه به برخی از این آثار اشاره می‌شود: السراج المنیر فی تنبیه جماعه التبلیغ علی أخطائهم از دکتر محمد تقی‌الدین هلالی که به نقد اعمال و اذکار جماعت تبلیغ از مدارس مکتب دیوبندیه پرداخته است؛ القبول البلیغ فی التحذیر من جماعه

التبلیغ از نویسنده پرکار وهابی، شیخ حمود بن عبدالله تویجری که شدیداً در کتاب خود به بزرگان دیوبندیه همچون شیخ رشید احمد گنگوهی و شیخ امداد الله مکی اعتراض کرده است. کتاب دیگری که در این موضوع نوشته شده و از نظر اطلاعات کتاب خوبی است، *دعوة الامام محمد بن عبد الوهاب فی القارة الهندیة بین مؤیدیهها و معاندیهها* نوشته ابوالمکرم بن عبدالجلیل سلفی است که در آن از شیخ محمد انور شاه کشمیری و شیخ حسین احمد مدنی به عنوان دو مدرس بزرگ دیوبندیه و مخالف سرسخت محمد بن عبد الوهاب یاد می‌کند.

واگرایی در امور اجتماعی

یکی از موارد واگرایی این دو نحله فکری، موضع‌گیری آنان درباره مخالفان خود به خصوص شیعیان است. موضع وهابیت درباره مخالفان کاملاً روشن است و موضعی افراطی و تکفیری است. در منابع دیوبندیه نیز اگرچه برخی تندروی‌ها مشاهده می‌شود،^۳ نمی‌توان آنان را در رفتار با مخالفان، شبیه وهابیان دانست، بلکه قطعاً نظر اکثریت دیوبندیه، تکفیر و ضدیت با مخالفان نیست؛ زیرا برخلاف وهابیان که به راحتی دست به تکفیر مخالفان خود می‌زنند، بسیاری از بزرگان دیوبندی در مسئله تکفیر بسیار محتاط‌اند که برای نمونه به چند مورد ذیل اشاره می‌شود:

الف) محمد انور شاه کشمیری: وی ذکر «لا اله الا الله» را اصل در مسئله عدم تکفیر می‌داند و روایاتی در این باب ذکر می‌کند؛ از جمله اینکه هنگامی که علی(ع) برای جهاد و گشودن قلعه‌های خیبر رفتند از پیامبر پرسیدند تا کجا باید من با این قوم (مشرکان) درگیر شوم، پیامبر(ص) به وی فرمودند: من مأمور شده‌ام با آنان بجنگم تا بگویند «خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد پیامبر خداست»؛ و هرگاه به این دو اصل اقرار کردند و به سوی قبله روی کردند، خون و اموال آنان برای ما محترم است (کشمیری: ۱۴۲۴، ۳/۳۹۹).

ب) شیخ محمد یوسف کاندهلوی: او در کتاب *حیاه الصحابه* می‌نویسد: «اقرار به شهادتین برای مسلمان بودن افراد کافی است و در این زمینه ادله و احادیث بسیاری وجود دارد که پیامبر(ص) برخی از اصحابش مثل مقداد و خالد و... را توبیخ می‌کند که چرا با اینکه مشرکان شهادتین گفتند، آنان را کشتند و فرمودند: بار خدایا، من بیزاری‌ام

را به تو از عملکرد خالد ابراز می‌دارم. حضرت دو بار این جمله را تکرار فرمودند» (کانهلوی، بی‌تا: ۴/۹۳-۱۰۷).

ج) مفتی محمد شفیع عثمانی: وی معتقد است: «احتیاط لازم و ضروری است که اگر از شخصی کلام مبهمی خارج شود که احتمال وجوه مختلفه دارد که از همه وجوه عقیده به کافر بودن قائل، ظاهر باشد، ولی فقط یک وجه چنین باشد که از آن معنای اصطلاحی، مطلب صحیح بتوان اخذ کرد، اگرچه آن وجه ضعیف باشد، بر مفتی و قاضی فرض است که همین وجه ضعیف را اختیار کند» (مجموعه مقالات کمیسیون کلامی (اسلام و کفر) مقاله مولوی دوست محمد نعمانی نقل از جواهر الفقه، مفتی محمد شفیع عثمانی).

د) شبیر احمد عثمانی: وی در کتاب *فتح الملهم* می‌نویسد: «توحید اساس و لب اعتقادات است و توحید صحیح و خالص که همان توحید ربوبیت و الوهیت و صفات است، فقط در مذاهب اسلامی است و در مذاهب غیراسلامی یافت نمی‌شود» (شبیر، بی‌تا: ۱/۱۷۹).

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالبی که گذشت می‌توان با دید واقع‌بینانه میان دو مکتب وهابیت و دیوبندیه به صورت ذیل داوری کرد:

ممکن است برخی، وهابیت و مکتب دیوبندیه را دو روی یک سکه بدانند و این دو گروه را در عقاید و باورها همسو و در راستای یک هدف ارزیابی کنند؛ اما واقعیت این است که این دو مکتب در بسیاری از باورهای اعتقادی و رفتاری در تقابل با همدیگرند و کتاب‌های بسیاری در نقد باورهای همدیگر نوشته‌اند که از مطالعه آنها می‌توان به این نتیجه رسید که باورهای وهابیت، بیشتر جنبه سیاسی و قومیت‌گرایی دارند و در مقابل، می‌توان ریشه بسیاری از اندیشه‌های دیوبندیه را در روایات و سنت صحابه جستجو کرد.

در مکتب دیوبندیه کمتر اثر تکفیر دیده می‌شود؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد ملاک مسلمان بودن در بیان بزرگان دیوبندیه اقرار زبانی به وحدانیت خداوند است و دیوبندیان بسیاری از اعمال عبادی مانند شفاعت، توسل و زیارت قبور را قبول دارند و مخالف وحدانیت نمی‌دانند؛ حال آنکه در طول تاریخ وهابیت دیده شده که هرگاه کسی

با عقاید آنان مخالفت کند، با مهر تکفیر از سوی آنان مواجه می‌شود و اهل بدعت شمرده می‌شود.

هرچند ممکن است در برخی موارد مانند بحث جهاد و خلافت اسلامی یا افراط‌گرایی مذهبی، بین دو این دو فرقه، همگرایی‌های دیده شود که ناشی از استفاده ابزاری وهابیت در برهه‌ای از زمان از امکانات و توانایی‌های مکتب دیوبند در شبهه‌قاره بوده است، اما این به معنای همسویی در باورها و نگرش‌های این دو نیست و فقط اقلیتی از فرقه دیوبندیه مانند سپاه صحابه، لشکر جنگویی تفکر افراطی-تکفیری دارند و دیگر پیروان این مذهب، معتدل‌اند و در چارچوب تعالیم و آموزه‌های اسلام حرکت می‌کنند و به همین سبب است که بینش فقهی-کلامی دیوبندیه درباره توسل، زیارت قبور اولیا و انبیای الهی، شفاعت، رفتن به سفر به قصد زیارت بزرگان دین، مانند نگرش دیگر مذاهب و مطابق با روح اسلام و قرآن است.

با توجه به تبیین اصول و ضوابطی که بزرگان دیوبندیه درباره اسلام و کفر بیان کرده‌اند و احتیاطی که علمای این فرقه در تکفیر اهل قبله کرده‌اند، نتیجه می‌گیریم دیوبندیه (به جز عده اندکی از آنان) جریانی اعتدالی و به دور از افراطی‌گری است و نمی‌توان این مکتب را تکفیری دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: *تحفه اثنی عشریه* از شاه ولی‌الله دهلوی، *کشف التلبیس* از ولایت حسین شاگرد خلیل احمد سهارنپوری، *إرشاد الشیعه* از سرفرازخان صفدر، *ارتداد شیعه* از عبدالشکور لکنوی، *إبطال أصول الشیعة بالدلائل العقلية والنقلية* از شیخ رحیم‌الله بجنوری، *بطلان عقائد الشیعة* و *صورتان متضادان لتناجی جهود الرسول الأعظم* از ابوالحسن ندوی و ...
۲. بر بلویه فرقه‌ای از سلسله قادریه و در شبه‌قاره، فراگیرترین فرقه است.
۳. ر.ک: جملات شاه ولی‌الله دهلوی درباره شیعه یا کتاب *تحفه اثنی عشریه* که شاه عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی‌الله در رد شیعه نوشته است، نشان از شیعه‌ستیزی او و خاندان او دارد. شاه عبدالعزیز در این کتاب، راجع به پیدایش مذهب شیعه چنین می‌گوید: «شیعه به وسیله عبدالله بن سبا یهودی در دوران خلیفه سوم و چهارم به وجود آمد و شیعه بر اثر وسوسه این شیطان لعین، چهار فرقه شد» (دهلوی، *تحفه اثنا عشریه*، ۱۴۱۵: ۴) یا در جای دیگری چنین اظهار نظر می‌کند: «و از ذریت حضرت مرتضی سه فرقه ضاله برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در بر هم زدن دین محمدی، اگر حفظ او تعالی شامل حال این ملت نبود. از آن جمله شیعه امامیه که نزد ایشان قرآن به نقل ثقات ثابت نیست...» (دهلوی، ۱۳۱۰: ۱۶۹).

منابع

- آلوسی، محمود شکری (بی تا)، تاریخ نجد، تحقیق محمد بهجت اثری، قاهره، مکتبه مدبوسى.
- ابراهیم، فواد (۲۰۰۹م)، السلفیه الجهادیه فی السعودیه، بیروت: دارالساقی، چاپ اول.
- ابن الهمام الحنفی (۴۲۴ق)، فتح القدير شرح الهدایه، بیروت: طبعه الاولى.
- ابن بشر، عثمان بن عبدالله (۱۴۰۲ق)، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ریاض: دارالملک عبدالعزيز، چاپ چهارم.
- ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم (۴۳۳ق)، الجواب الباهر فی زوار المقابر، دمشق: دارالمنهاج، چاپ اول.
- ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم (بی تا)، الرد علی الاخنائی و استحباب زیاره خیرالبریه، مصر، مکتبه العصریه.
- ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم (۴۱۶ق)، مجموعه فتاوی، المدینه النبویه: مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، چاپ اول.
- ابن عساکر، علی بن الحسین (۴۱۵ق)، تاریخ مدینه الدمشق، بیروت: دارالفکر.
- ابن غنام، حسین (۴۱۵ق)، تاریخ نجد، بیروت: دارالشرق، چاپ چهارم.
- ابن همام، محمد بن عبدالواحد (بی تا)، شرح الهدایة علی الکفایة، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابوزهره، محمد (۱۹۵۸م)، ابن تیمیه حیاتہ و عصره، مصر: [بی تا].
- احمد عزیز (۱۳۶۶ش)، تاریخ تفکر اسلامی در هند، تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول.
- اسماعیل یوسف، محمدخیر بن رمضان بن سلیمان (۱۴۱۸ق)، تکمله معجم المؤلفین، بیروت: دار ابن حزم، چاپ اول.
- امین، سیدمحسن (۱۴۱۱ق)، تاریخ و نقد وهابیت (ترجمه کشف الارتاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب)، ترجمه علی اکبر فائزی پور، قم: مطبوعات دینی.
- بن باز، عبدالعزيز (بی تا)، مجموع فتاوی، تحقیق و چاپ: محمد بن سعد الشویعر، موقع الرئاسة العامة للبحوث العلمیه والإفتاء.
- بن عبدالجلیل سلفی، ابومکرم (۴۲۳ق)، دعوه الامام محمد بن عبدالوهاب فی قاره الهنديه بین مؤيديها و معانديها، ریاض: دارالصمیمی، چاپ اول.
- تویجری، حمود بن عبدالله بن حمود (۱۴۱۴ق)، القول البلیغ فی التحذیر من جماعه التبلیغ، ریاض: دارالصمیمی للنشر و التوزیع، چاپ اول.
- چابهارى، عبدالرحمن (بی تا)، مقدمه عقاید اهل سنت و جماعه در رد وهابیت و بدعت، [بی جا]: [بی تا].
- حسنی طالبی، عبدالحی (۱۴۲۰ق)، الاعلام بمن فی تاریخ الهند من الاعلام المسمی، بیروت: دار ابن حزم، چاپ اول.
- دهلوی، شاه ولی الله (بی تا)، قره العین فی تفضیل الشیخین، لاهور: مکتبه السلفیه.
- دهلوی، شاه ولی الله (۱۳۱۰)، قره العینین فی تفضیل الشیخین، پیشاور پاکستان.

دهلوی، عبدالعزیز (۱۴۱۵ق)، *تحفه اثنا عشریه*، استانبول: مکتبه الحقیقه، (نسخه افست)، چاپ اول.
الرحمن، سیدطالب (۱۴۱۹ق)، *الدیوبندیہ تعریفها و عقائدها*، ریاض: دارالصمیمی للنشر و التوزیع، چاپ اول.

رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۹ش)، *وها بیان را بهتر بشناسیم*، قم: دلیل ما، چاپ دوم.
السلفی الافغانی (۱۴۱۹ق)، *شمس، الماتریدیہ و موقفهم من توحید الاسماء و الصفات*، طائف: مکتبه الصدیق.

سمعانی، عبدالکرم (۱۴۰۸ق)، *الانساب*، تقدیم و تعلیق: عبداللہ عمرالبارودی، بیروت، دارالجنان للطباعة و النشر.

سهارنپوری، خلیل احمد (۱۳۶۲ش/۱۹۸۳م)، *المهند علی الممند*، لاهور: اداره اسلامیات، چاپ اول.
سهارنپوری، خلیل احمد (۱۳۷۰)، *عقائد اهل سنت و الجماعت در ردّ وها بیت و بدعت*، ترجمه عبدالرحمن سربازی، چابهار: مدرسه عربیہ، ج ۱.

شبیر، احمد العثماني (بی تا)، *فتح الملهم*، کویت: دارالضیاء.
شیرالحسن (بی تا)، *جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در هند*، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: نشر آستان قدس رضوی.

طیب، محمد (۱۴۳۰ق)، *علماء الادیوبند عقیده و منهاجاً*، [بی جا]: دانشگاه اسلامی دارالعلوم، چاپ دوم.
عبداللہ محمد (بی تا)، *سیمای وها بیت*، ترجمه خدیجه مصطفوی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
عبدالمالکی، محسن (۱۳۹۵ش)، *وها بیت تاریخ و افکار*، قم: دارالاعلام لمدرسه اهل البیت (ع)، چاپ اول.

العثیمین، عبدالصالح (۱۹۹۳م)، *محاضرات و تعلیقات فی تاریخ المملکة العربیة السعودیة*، ریاض: مطبعة السفير، چاپ دوم.

عارفی، اکرم (۱۳۹۱ش)، «مبانی مذهب و قومی طالبان»، ماهنامه صراط، س ۱، ش ۳ و ۴.
عطار، علیرضا (۱۳۸۱ش)، *دین و سیاست - مورد هند*، تهران: انتشارات امور خارجه، چاپ اول.
علامه شامی، ابن عابدین (بی تا)، *ردالمختار علی الدر المختار*، ریاض: دارعالم الکتب للطباعة و النشر.
علیزاده، اکبر اسد (بی تا)، *چالش‌های فکری و سیاسی وها بیت*، [بی جا]: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

کاندهلوی، محمدیوسف (بی تا)، *حیة الصحابه*، ترجمه نصیراحمدزاده و صلاح‌الدین شهنوازی، [بی جا]: [بی نا].

کریمی حاجی خادمی، مازیار (۱۳۹۲ش)، *خاستگاه، مبانی نظری و فکری طالبان*، تهران: کانون اندیشه جوان.

کشمیری، انورشاه (۱۴۲۴ق)، *افکار الملحدین فی ضروریات الدین*، کراچی: مجلس علمی، چاپ اول.
گنگوهی، رشید احمد (بی تا)، *الدیوبندیہ تعریفها و عقائدها*، کراچی: دارالعلوم.
گنگوهی، رشید احمد (بی تا الف)، *فتاوی رشیدیہ مبوب بطرز جدید*، کراچی: دارالاشاعت.

- گنگوهی، رشید احمد (بی تا ب)، *فتاوی رشیدیہ*، کراچی: دارالعلوم.
- گنگوهی، رشید احمد (۱۳۸۱ش)، *زبدہ المناسک*، ترجمہ عبدالرحمن سربازی، تربت جام: [بی تا].
- محمد انور شاہ کشمیری (۱۴۲۴ق)، *إكفار الملحدين في ضروریات الدین*، کراچی: المجلس العلمی.
- محمد انور شاہ کشمیری (۲۰۰۴م)، *العرف الشذی*، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- محمد بن عبدالوہاب (۱۴۰۴ق)، *التوحید*، مدینة منورہ: جامعہ الاسلامیہ.
- محمد بن عبدالوہاب (۱۴۱۸)، *كشف الشبهات*، المملكة العربية السعودية وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد.
- مدنی، حسین احمد (بی تا الف)، *الشهاب الثاقب علی المستشرق الكاذب*، دیوبند: کتابخانہ امدادیہ.
- مدنی، حسین احمد (بی تا ب)، *شهاب الثاقب علی المستشرق الكاذب*، دیوبند: برنتنک پریس.
- ندوی، ابن الحسن علی اسحٰنی (۱۴۲۳ق)، *من اعلام المسلمین و المشاہیر*، دمشق: دار ابن کثیر، چاپ اول.
- ندوی، محمدرئیس (بی تا)، *اللمحات*، ہند: جامعہ سلفیہ.
- نشریہ سراج منیر، ش ۵، تابستان ۱۳۹۱.
- ویلتوری ملیباری، ابو محمد (۱۴۲۰ق)، *ابتغاء الوصول لِحِب اللہ بمدح الرسول*، استانبول: مکتبۃ الحقیقۃ، چاپ اول.

